

محمدحسن آردم
کارشناس ارشد تاریخ تشیع
m.h.ardam92@gmail.com

روابط اسماعیلیان قهستان با حکومت‌های همجوار از قرن ۵ تا ۸ هجری

چکیده

از سرزمین قهستان در تاریخ به عنوان دروازه خراسان و خزانه کرمان یاد شده است. علت این مسئله به دلیل قرار گرفتن بر سر راههای تجاری، از جنوب شرقی به شمال شرقی و مرکز ایران بود. لیکن رخداد تاثیرگذار در تاریخ ایران فتح قلعه‌ی الموت به سال ۴۸۳ ق توسط حسن صباح بود، که قاضی حسین قاینی را به سال ۴۸۳ ق به عنوان داعی به قهستان اعزام نمود؛ و به زودی قاین، طبس، تون، خور، زوزن و اطراف آن به تصرف اسماعیلیان درآمد. اگرچه ملک‌شاه سلجوقی در لشکرکشی به الموت و قهستان به تحریک خواجه نظام‌الملک توسی ناموفق بود، اما مرگ نا به هنگام ملک‌شاه به سال ۴۸۵ ق موجب تقویت قوای حسن صباح و تصرف نواحی همجوار گردید.

در ۱۷ رمضان ۵۵۹ ق حسن دوم با یک عمل انقلابی ندای قیامت سر داد و با گذشت دو ماه، مشابه این اقدام در قلعه مومن آباد قهستان جشی برپا شد. اسماعیلیان با حضور گسترده در شهرها و دهات قهستان به مذهب خود جنبه‌ی ملی دادند و علیه ظلم و جور متحد شدند. با حمله‌ی مغول به ایران قهستان زیر سم ستوران آنان در هم کوبیده شد و سرانجام ناصرالدین عبدالرحیم ابن ابی منصور، حاکم قهستان در سال ۶۵۳ ق تسلیم هولاکو خان گردید.

کلید واژه‌ها: شیعیان، اسماعیلیه، سرزمین قهستان، تحولات سیاسی.

مقدمه

فرقه‌ی اسماعیلیه در سال ۱۴۸ق پس از شهادت امام جعفر صادق(ع)، به حمایت و طرفداری از پسر بزرگ آن حضرت یعنی اسماعیل، به وجود آمد و در مناطق مختلف جهان اسلام با استفاده از فرهنگ بومی و اقلیمی هر منطقه رنگ محلی خاصی به خود گرفت. بنا بر عقیده اغلب مورخان یکی از مناطقی که بعد از الموت بیشترین آمادگی را در پذیرش دعوت اسماعیلیان داشت ایالت قهستان بود.

در سال ۴۸۴ ق یعنی یک سال پس از تصرف قلعه الموت توسط حسن صباح و بنا بر اظهار دعوت، قاضی حسین قاینی به عنوان داعی برجسته به قهستان و حدود خراسان اعزام شد. وی با الهام از دعوت الموت توانست همانند رهبر و مرشدش دژهای آنجا را با کمک قهستانیان از دست ساکنینش درآورد و آزاد سازد. در تمامی دوران حکومت اسماعیلیان ایران، قهستان یکی از پایگاه‌های مهم آنان، که در جهت تحکیم، تثبیت و برانداختن مخالفان آنان نقش به‌سزایی داشته است به حساب می‌آمد. به طوری که اهمیت قلعه‌ی طبس در تعلیم فداییان و اعزام آنان در شکست دشمنان و مخالفان اسماعیلیان در تاریخ بر کسی پوشیده نیست. از سوی دیگر قهستان از معدود مناطقی بود که اسماعیلیان با تحمل سختی‌ها توانستند خود و آیین خود را تا حدی حفظ کنند؛ و به کلی از صفحه‌ی تاریخ محو نشوند. اینان با سکوت یا تسلیم؛ و در قالب تقیه به حیات مذهبی خود ادامه دادند. چنان که برخی از شهرها و آبادی‌های این ایالت مردمی که بر مذهب اسماعیلی باقی ماندند وجود دارند.

پژوهشی پیرامون اسماعیلیان قهستان از قرن ۵ تا ۸ هجری

پیش از ورود به موضوع اصلی ضروری به نظری‌رسد ابتدا حدود جغرافیایی سرزمین قهستان به اختصار روشن شود و سپس روابط اسماعیلیان این منطقه با دولتهایی که از قرن پنجم تا قرن هشتم هجری بر کشور ما حکم راندند مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. واژه قهستان به معنی کوهستان است که نویسندگان و جغرافی دانان عرب کوهستان را معرب کرده‌اند و آن را قوهستان (Quhistan) و به اختصار قهستان (Qohestan) نامیدند.^۱ کاربرد این نام به سبب شرایط و موقعیت طبیعی خاص این منطقه می‌باشد زیرا که در مقایسه با ایالت همجوار آن در شرق قهستان کنار دلتای هیرمند در یک سرزمین پست قرار گرفته، سرزمین قهستان مرتفع و کوهستانی است.

براساس مدارک موجود، قهستان قدیم شهرهای قاین- تون (فردوس کنونی)- زاوه- ترشیز (کاشمر کنونی)- باخرز- خواف- گناباد- زیرکوه- بجستان- طبس- خوسف و بیرجند را شامل می‌شده است.^۲ از آنجا که مارکوپولو در سفرنامه خود از این ایالت تحت عنوان «تونوکاین» یاد می‌کند،^۳ می‌توان احتمال داد که در میان شهرهای ایالت قهستان دو شهر تون و قاین در مقایسه با سایر شهرهای این سرزمین از نظر سیاسی و تجاری اهمیت فوق العاده‌ای داشته است.

روابط سلجوقیان با اسماعیلیان قهستان

بعد از شکست غزنویان در نبرد دندانقان که به عمرحکومت غزنویان در خراسان خاتمه داده شد، مرو به سال ۴۲۸ق و هرات و نیشابور به سال ۴۲۹ق تسلیم سلجوقیان گردید. خراسان سهم جغری بیگ و مغرب ایران سهم طغرل شد.^۴ در این زمان جغری بیگ که تمام شرق ایران را در تصرف خود داشت موسی یبغو را از حکومت سیستان به اطاعت و زیردستی فراخواند. یبغو نزد طغرل شکایت کرد و با توسل به او سیستان دوباره

زیر سلطه و در محدوده‌ی حکومت او قرار گرفت. به طوری که حکومت سیستان تا حدود سال ۴۶۵ق با قرا ارسلان بوری و بهاء‌الدوله و الدین نوه او باقی ماند.^۵ در سال ۴۶۵ق ارتاش ینال پسر موسی یبغو قصد تصرف طبس مسینا^۶ در قهستان کرد، ولی حمله او با مقاومت مردم طبس مسینا مواجه شد و ارتاش به دست غلامان امیر ابوالعباس در روستایی به قتل رسید.^۷

هنگامی که ملک‌شاه سلجوقی با تلاش خواجه نظام‌الملک توسی به سال ۴۶۵ق به قدرت رسید، درصدد لشکرکشی به الموت و قهستان به سال ۴۸۵ق برآمد. روی این اصل دو لشکر به این نواحی اعزام کرد؛ که حمله الموت به یاری طرفداران اسماعیلی رودبار و قزوین خنثی شد و محاصره قهستان با فاش شدن مرگ ملک‌شاه و متفرق شدن لشکریان سلجوقی و متحدان سیستانی آنها در هم شکسته شد و اسماعیلیان، توانستند قلعه دره در طبس مسینا را به طور رسمی تصرف کنند. یکی از مورخان درباری دستگاه مغولان در این زمینه می‌نویسد:

«در اوایل سنه خمس و ثمانین و اربعمائه امیری دیگر را از خواص او نامش قزل سارغ نامزد دفع ملاحظه قهستان کرد و او لشکرکشی‌های حدود قهستان را به متابعت و مظهرت او فرمود. قزل سارغ آن جماعت را در حصار دره که متصل به سیستان است از مضاف مومن‌آباد محصور کرد به جنگ ایشان مشغول شد پیش از اختلاص خبر وفات ملک به او رسید از آنجا برخاست و لشکر متفرق شد.»^۸

پس از مرگ ملک‌شاه کار اسماعیلیه بالا گرفت.^۹ تا اینکه حسن صباح پس از یک سال استقرار در قلعه الموت، قاضی حسین قاینی را به سال ۴۸۴ق به عنوان داعی برجسته خود به منطقه قهستان اعزام کرد. دیری نگذشت که اقدام نسنجیده قزل سارغ در طبس مسینا فرصت مناسب به قاضی حسین قاینی داد؛ و او توانست با هوش و درایتی که یک داعی

بصیر دارد، و او از آن به خوبی برخوردار بود، به سود خود بهره‌برداری نماید. در این زمان در طبس مسینا فردی به نام قزل سارغ نسبت به خواهر بادر منور، که از نسل سیمجوریان در دوره سامانیان بود و محبوب عام و خاص قرار گرفته، چشم طمع دوخت و قصد تجاوز به این خانواده را نمود. در این میان منور سیمجوری از اسماعیلیان درخواست مساعدت کرد؛ و قاضی حسین قاینی با کمک آنان به جنگ قزل سارغ رفت و قلعه طبس مسینا به تصرف آنان درآمد.^{۱۰}

اسماعیلیان با تصرف قلعه دختر در منطقه مومن‌آباد در غرب طبس مسینا، توانستند دژهای کوچک نواحی هم جوار، از جمله شهرهای تون، قاین، زوزن، خور و خوسف را به تصرف خود درآوردند.^{۱۱} و به این ترتیب موفق شدند راه‌های مهم تجاری کرمان و سیستان به خراسان را در اختیار خود بگیرند. تا اینکه با توافق سنجر و برکیارق به سال ۴۹۵ق عملیات مشترک علیه اسماعیلیان آغاز شد. سلطان سنجر سپاهی به فرماندهی بزغش به قهستان فرستاد، و سپاهیان سلجوقی قلعه طبس مسینا را به محاصره خود درآوردند و با استفاده از منجنیق شهر را سنگ باران نمودند.^{۱۲} اما اسماعیلیان با سرعت و فداکاری زیاد خرابی‌ها را ترمیم و دیوارهای شهر را از نو ساختند. بزغش دو سال بعد از حمله اول، با سپاهی بزرگ به همراه بسیاری از داوطلبان غز از خراسان به قصد جنگ با اسماعیلیان قهستان حرکت کرد. سپاه پس از ترک مرو راه قهستان را در پیش گرفت و در سر راه خود بسیاری از قلاع و آبادی‌های مجاور طبس را ویران کردند و بسیاری از ساکنان این مناطق را به قتل رساندند.^{۱۳} اما این حمله به علت فساد درباریان و آلودگی ارتشا آنان به موفقیت نرسید و پس از مدتی سپاه سلطان با صاحبان قلاع با شرایط ذیل مصالحه کردند:

۱- دژی از نو بنا نکند.

۲- سلاح نسازند و خریداری نکند.

۳- کسی را به سوی مرام خویش نخوانند^{۱۴}

در نتیجه درخواست صلح ناشی از تهدیدی بود که سلطان سنجر از ناحیه اسماعیلیان دریافت کرده بود. حسن صباح جهت رفع این درگیری و آشتی با سنجر، رسولانی نزد وی فرستاد؛ اما سلطان نپذیرفت. حسن صباح پس از آنکه یکی از خادمان وی را با پول فریب داد، خادم در مقابل تخت سلطان کاردی در زمین سخت فرو نشانید. سپس حسن سفیری پیش وی فرستاد و گفت:

«اگر به سلطان ارادت خیر نبود، کاردی را که آن شب در زمین سخت فرو می‌نشاندم؛ می‌توانستم در سینه نرم استوار کنم.»^{۱۵}

مصالحه میان سنجر و حسن صباح تا زمان مرگ حسن صباح برقرار بود. و اسماعیلیان توانستند تا حدود سال ۵۱۱ق بر بسیاری از مناطق قهستان، رستمدار، عراق و گرجستان مسلط شوند و خاندان‌های محلی این نقاط به ناچار دست دوستی به آنها دادند و از یگانگی و اتحاد سخن گفتند.^{۱۶}

در همین فاصله تعدادی از باطنیان ترشیز، به دنبال قتل رئیس بیهق به دست یک فدایی دامغانی خروج کردند. زیرا پس از این ترور سیاسی عمال حکومت بیهق بر مردم سخت گرفتند سپس گروهی از اسماعیلیان ترشیز شورش کردند، ولایت بیهق را عرصه قتل و غارت قرار دادند و گروهی دیگر از اینان تا خوارری پیشروی کردند و آن منطقه را به تصرف خود درآوردند.^{۱۷} در سال ۵۱۲ق محمد بن عبدالرحمن به جای قاضی حسین قاینی داعی قهستان گردید و وی رئیس بن احمد را به جانشینی خود گماشت.^{۱۸} قاضی حسین قاینی به علل نامعلومی به الموت رفت و در آنجا مقیم شد. تا اینکه یکی از علویان به نام زید از سادات حسینی که در پنهانی مردم را به سوی خود دعوت می‌کرد و ادعا می‌کرد که امام مستودع است؛ توطئه‌ای ترتیب داد و قاضی حسین قاینی به قتل رسید.^{۱۹}

در تمام این دوران، فداییان هر کس که با آنان دشمنی می‌ورزید به قتل می‌رساندند از جمله حسین قهستانی در سال ۴۹۹ق در بغداد، احمد نظام‌الملک را به دلیل انتقام حملاتش به الموت و محاصره این قلعه ترور کرد.^{۲۰}

حسن صباح پس از ۳۵ سال زندگی در قلعه الموت در روز چهارشنبه ششم ربیع‌الآخر سال ۵۱۸ق درگذشت. و کیابزرگ امید به جای او نشست. سلجوقیان در سال ۵۲۰ق یعنی دو سال پس از نشستن کیابزرگ امید بر مسند قدرت حملات جدیدی علیه قلعه‌های نزاری در رودبار و الموت به قصد آزمودن کفایت و تدبیر جانشین حسن صباح آغاز کردند. سلطان سنجر در سال ۵۲۱ق با شعار جهاد با اسماعیلیان ترشیز، سپاهی به آنان ناحیه اعزام کرد و گروهی را به سرداری ارقش خاتونی مامور تصرف بیهق کرد؛ تا اسماعیلیان ترشیز را از شمال و جنوب مورد حمله قرار دهند. در طزر حسن سیمین رئیس اسماعیلیان روستا برای اینکه به دست مهاجمین اسیر نشود خود را به مناره مسجدی رساند و از فراز آن به پایین پرتاب کرد.^{۲۱}

اسماعیلیان به سرعت خرابی‌ها را ترمیم کردند و زندگی عادی خود را از سر گرفتند. آنها در اندیشه‌ی قتل معین‌الدوله ابونصر احمد وزیر سلجوقیان، که عامل حمله به دژهای اسماعیلیه در زمان سلطان سنجر قلمداد می‌شد. برآمدند. و فداییان خود را به عنوان خدمتکار در دستگاه وی نفوذ دادند. بعد از مدتی دو نفر از آنها اعتماد میراخور «نگهبان اصطبل» را جلب کردند، و در عید نوروز که وزیر جهت پیشکش به سلطان تحفه‌ها و هدایایی تدارک می‌دید، یکی از فداییان به نام محمد کوهج به همراه فدایی دیگر از فرصت استفاده کردند و او را به ضرب کارد به قتل رساندند و به این ترتیب انتقام کشته‌شدگان ترشیزی در مرو به سال ۵۲۱ق را از او گرفتند.^{۲۲} فدائیان اسماعیلیه همچنان از پا ننشستند و آق‌سنقر غلام سنجر که به سال ۵۳۵ق تاخت و تازهایی در حدود ترشیز انجام داده بود؛ که در نتیجه آن

تعداد زیادی از اهالی ترشیز را در روستای میج به قتل رسانده بود^{۲۳} توسط دو تن از به اصطلاح رفیقان حسنی در رمضان ۵۴۰ق به ضرب کارد کشته شد^{۲۴}.

سرانجام به طور تدریجی خوارزمشاهیان به عنوان رقیب سلجوقیان قد علم کردند. اما آنچه به نزاریان به ویژه مردم منطقه‌ی قهستان فرصت داد تا دامنه نفوذ و متصرفات خود را گسترش دهند؛ نبردهایی بود که سلطان سنجر با اتسز و ترکان قراختایی داشت. در نبرد میان طرفین که به سال ۵۳۶ق روی داد، حدود سی هزار تن از سپاه سنجر کشته شدند و همسرش ترکان خاتون به اسارت درآمد. اما بعد از یک سال با پرداخت فدیة آزاد شد^{۲۵}. در ربیع‌الآخر سال ۵۴۹ق هفت هزار نفر از اسماعیلیان قهستان به توابع خواف و نواحی همجواری حمله کردند. امیر فرخ شاه محمود کاشانی که توان مقاومت در مقابل آنها را نداشت، از امیر محمد انر که از امرای بزرگ خراسان بود، درخواست مساعدت کرد و آنها با سپاهی فراوان با اسماعیلیان قهستان جنگیدند. اگرچه اسماعیلیان شکست خوردند و تعداد زیادی کشته شدند؛ اما محمد انر نتوانست از این پیروزی به نحو شایسته استفاده کند و ضربه نهایی را بر اسماعیلیان وارد سازد^{۲۶}.

اسماعیلیان طبرس در جبران شکست قبلی به سال ۵۵۱ق در همین منطقه با نیروهای سلجوقی درگیر شدند، بسیاری از سران دولت سلجوقی را به اسارت گرفتند و اموالشان را غارت کردند^{۲۷}. حملات غزان به نیشابور و خراسان موجب شد که حاکم شهر طبرس گیلکی به علت تهدید غزان به کرمان پناهنده شود و شهر را به محمد بن ارسلان شاه از قاوردیان کرمان تسلیم نماید. شهر تا زمان ظهور قدرت موید آی ابه در تصرف مردم کرمان باقی ماند و شحنة کرمان در طبرس اقامت داشت. ولی در بقیه نقاط قهستان اسماعیلیان توانستند حاکمیت خود را حفظ کنند و به حملات خود به راههای تجاری همچنان ادامه دهند. از جمله کاروانی که در سال ۵۵۲ق عازم زیارت خانه‌ی خدا بودند در

حوالی بسطام مورد تهاجم اسماعیلیان گرد کوه قرار گرفتند و همگی قتل عام و اموالشان به غارت رفت.^{۲۸} ضعف اسماعیلیان در این زمان به حدی رسیده بود، که ناگزیر بودند برای حفظ جان خود به حکام خراسانی خراج دهند؛ تا از حملات آنان بر قلاع قهستان در امان باشند.

برپایی عید قیامت در قهستان

بعد از درگذشت کیابزرگ امید به سال ۵۵۷ق و استقرار حسن بن کیا بزرگ امید بر سریر قدرت الموت، وی درصدد برآمد که محیط مذهبی الموت را ملایمت بخشید و از سرزنش و عقوبت کسانی که قوانین شرعی را زیر پا می‌نهادند خودداری کند.^{۲۹} به همین مناسبت در هفدهم رمضان ۵۵۹ق دستور داد، تا در میدان الموت روسای اسماعیلیان از سراسر ایران و مناطق تحت فرمان او جمع شوند، و منبری رو به قبله آماده کنند. پس چهار علم بزرگ از چهار رنگ سفید، سرخ، سبز و زرد در چهار گوشه آن نصب کنند. سپس بالای منبر رفت و به اسماعیلیان چنین فهماند؛ امام منتظر در پنهانی به حضورش رسیده و پیغام داده است، و او مامور ابلاغ آن پیام به مردم است.^{۳۰} در پی آن بر بالای منبر خطابه‌ای فصیح و بلیغ بدین مضمون به رفیقان ایراد کرد:

«امام اصحاب، امام زمان، شما را درود فرستاده و بندگان خاص و گزیده پسندیده خود خوانده و بار تکلیف شریعت مرفوع کرده و شما را به قیامت رسانده است.»^{۳۱}

آنگاه خطبه‌ای به زبان عربی ایراد کرد، و از منبر پایین آمد، و دو رکعت نماز واجب

عید گزارد. نویسنده‌ای در این زمینه می‌نویسد:

«روز هفدهم رمضان بود از منبر پایین آمد و خوان بنهاد و بخوردند و دست به خمر و

سماع و بر بط زدند و بدین معنی حکمی نوشت به قلاع قهستان فرستاد و آن ملاعین را

هم به خوردن خمر و روزه تحریض کرد و بعضی از شرعیات بیفکند.»^{۳۲}

هفتاد روز بعد از برپایی مراسم الموت، مراسم مشابهی در قلعه مومن‌آباد در شرق بیرجند در قهستان برگزار شد. حسن دوم خطبه و فصل و سجال که در الموت نوشته بود، به وسیله شخصی به نام محمد خاقان به قهستان فرستاد تا به رئیس مظفر که جانشین او بود و دعوت نزاری را از سال ۵۵۵ق در قهستان رهبری می‌کرد برساند. به همین مناسبت در هشتم ذی‌القعدة ۵۵۹ق در قلعه مومن‌آباد قهستان منبری به همان سبک و سیاق الموت ترتیب دادند، و در آنجا خطبه‌ای که حسن دوم فرستاده بود را قرائت کردند. در این خطبه حسن دوم چنان وانمود کرد؛ که همانطور پیش از این المستنصر بالله خلیفه خدا بر روی زمین بود و حسن صباح خلیفه او، اینک من می‌گویم:

«خلیفه خدا بر روی زمین منم. خلیفه من این رئیس مظفر است و باید که فرمان او برند و کلام او کلام ما دانند و آنچه او گوید دین و حق دانند.»^{۳۳}

در پایان این مراسم نزاریانی که پای منبر بودند به شادی و سرور پرداختند. در این مراسم حسن دوم سه بدعت وضع کرد. و از آن لحظه به بعد این سه بدعت به درجات گوناگون مورد قبول اسماعیلیان نقاط مختلف جهان قرار گرفت: نخست آنکه به مقام داعی بسنده نکرد بلکه خویشتن را خلیفه منصوب از سوی خدا اعلام کرد. دوم آنکه به دوران شریعت خاتمه داد. سومین بدعتش آن بود که فرا رسیدن قیامت یا دعوت قیامت را اعلام کرد.

در عرف اسماعیلیان شهرت حسن به «علی ذکرالسلام» این بود که این عنوان در آغاز داعی بود که در زمان او اسماعیلیان به هم می‌گفتند، اما بعد از آن لقبی مشهور شده و او را به این لقب می‌خواندند.^{۳۴}

بنا بر تعلیم حسن دوم و تعبیر او از قیامت همه مومنان از طریق امام نزاری اکنون می‌توانستند خدا را شناخته و به اسرار و حقایق خلقت چنان که مناسب بهشت است واقف شوند. مومنان از آن زمان به بعد از همه واجباتی که شریعت بر آنها تحمیل می‌کرد، آزاد

می‌شدند. زیرا در این جهان همه عمل است و حساب نیست؛ اما در عالم آخرت همه حساب است و عمل در میان نیست. این عقیده چنین تعلیم می‌داد که در دور قیامت مردمان باید از همه جهات به خداوند رو کند و پرستیدن خداوند به شیوه مرسوم را رها کنند مثلاً به جای پنج بار نماز خواندن در شبانه روز که تکلیف شرعی و ظاهر است در دور قیامت مردم باید در دل خویش دائم با خداوند باشند و این نماز حقیقی است. از راه تاویل همه اصول و احکام شرعی و رسوم اسلام تعبیر باطنی می‌کردند و به خاطر نسخ شرعیت بود که نزاریان را «ملاحده» می‌گفتند.^{۳۵}

هنگامی که حسن دوم برخی شرعیات را منسوخ اعلام کرد، بر مردم این مذهب ناگوار آمد و تعدادی علیه او شورش کردند، و در ششمین سال حکومتش یعنی یک سال و نیم پس از عید قیامت در روز یکشنبه ششم ربیع‌الاول ۵۶۱ق به دست برادر زنش، حسین ناماور مازندرانی با ضرب کارد به قتل رسید.^{۳۶}

درگیری خوارزمشاهیان با اسماعیلیان قهستان

بعد از اینکه تکش به قدرت رسید، در سال ۵۹۵ق آماده حمله به قلاع اسماعیلیان شد. زیرا که سعدالدین مسعود بن علی هروی وزیر معروفش توسط فداییان اسماعیلی در خوارزم به ضرب کارد به قتل رسیده بود. سپاهیان تکش به فرماندهی فرزندش قطب‌الدین محمد آماده به حمله قهستان شدند. قطب‌الدین محمد با لشکری بزرگ ترشیز را در محاصره گرفت که چهار ماه طول کشید. سپاهیان خوارزمی، خندق ترشیز که مانند غاری عمیق بود را پر کردند و نزدیک بود در عرض یک هفته کار را تمام کنند، که خبر بیماری تکش به قطب‌الدین محمد رسید. تکش که قصد حرکت به قهستان داشت در ناحیه‌ی چاه عرب به بیماری تنگی نفس به سال ۵۹۶ق درگذشت.^{۳۷} قطب‌الدین محمد پس از درگذشت پدرش در روز پنجشنبه هشتم شوال ۵۹۶ق کار مصالحه ترشیز را با این شرط

که، اسماعیلیان صد هزار دینار بپردازند سامان داد و به قصد تکیه زدن بر او رنگ خوارزمشاهی وارد دارالسلطنه خوارزم شد.^{۳۸}

در سال ۵۹۷ق غیاث‌الدین غوری برادرش شهاب‌الدین را برای سرکوبی اسماعیلیان قهستان به این منطقه اعزام کرد، و او اسماعیلیان گناباد را در محاصره قرار داد. اسماعیلیان قهستان با سلطان غیاث‌الدین غوری وارد مذاکره شدند و از رفتار برادرش شکایت کردند. بین دو برادر کینه و خصومتی پیش آمد که سرانجام به مصالحه انجامید. در این زمان شهاب‌الدین، اسماعیلیان گناباد را پس از امان دادن از شهر بیرون کرد و شهر را به قاضی تولک از امیران غوری سپرد تا در آنجا نماز و شعایر اسلامی به پا دارد. شهاب‌الدین همچنان دژهای اسماعیلی را یکی پس از دیگری مورد حمله قرار داد، تا این که قاصد و بیک برادرش از غور به قهستان رسید و او را مجبور به بازگشت به غور نمود.^{۳۹}

در سال ۶۰۱ق نماینده‌ای از طرف شهاب‌الدین غوری نزد رئیس اسماعیلیان قهستان رفت، و خواستار برقراری روابط جدید با یکدیگر شدند. اما اسماعیلیان قهستان توجهی به خواسته‌های غوریان نکردند. شهاب‌الدین، علاء‌الدین محمد بوعلی را با سپاهی فراوان به قهستان اعزام کرد. چون این خبر به حاکم زوزن خواف رسید، او با لشکری بزرگ به قصد همراهی با امیر علاء‌الدین به قهستان حرکت کرد و شهر قاین را در محاصره خود درآورد. در این هنگام خبر مرگ شهاب‌الدین به علاء‌الدین رسید و او با مردم قاین درمقابل پرداخت شصت هزار دینار صلح کرد. سپاه غوریان در راه بازگشت دژ کاخک گناباد را مورد حمله قرار دادند و پس از تصرف قلعه، مدافعان را قتل عام کردند؛ زنان و کودکان را به اسارت گرفتند و همراه با کاروانی از اسرا به غور بازگشتند.^{۴۰} حملات غوریان و قتل و ویرانی آنها در قهستان به حدی بود که صورت ضرب‌المثل پیدا کرد. یکی از نویسندگان در این زمینه می‌نویسد:

«خواجه رضی‌الدین زوزنی کرمان را تخریب کرد به طوری که دهها حومه از خرابی و فساد ویران شد و چندان کردند که سلطان غور در دیار قهستان و ولایت تون و قاین نکرد.»^{۴۱}

سلطان محمد خوارزمشاه پس از حمله مغولان در سال ۶۱۶ ق و سقوط نیشابور و سپس حرکت آنان به سمت ری روحیه خود را از دست داد و در جزیره آبسکون در دریای مازندران درگذشت.

با روی کار آمدن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، وی پس از بازگشت از هند به ایران به سال ۶۲۴ ق خراسان را به عنوان اقطاع به اورخان داد. او هم اداره مناطق اسماعیلی نشین قهستان مانند تون و قاین را به نایب خود واگذار کرد. اما نایب اورخان دست به قتل عام اسماعیلیان زد. اسماعیلیان شخصی به نام کمال را نزد جلال‌الدین فرستادند تا موضوع را بررسی کند. سلطان جلال‌الدین به وزیر خود شرف‌الملک دستور داد، اورخان را با کمال که نایب اسماعیلیان بود روبرو کند و شکایت را بررسی نماید. هنگامی که اورخان و کمال سرگرم صحبت با یکدیگر بودند؛ و اورخان کلام تهدیدآمیز کمال را شنید، اورخان کاردی از کمر بند خویش بیرون آورد و پیش کمال انداخت و گفت: که کارهای ما از این شکل است و ما را شمشیرهاست از این کارها درازتر و تیزتر؛ که شما را نیست. در موقع بازگشت سلطان به گنجه، سه کس از فداییان بر اورخان حمله بردند و او را بیرون شهر کشتند. آنگاه کارد به دست به شهر وارد شدند و گفتند: «علاء‌الدین را عمر باد، ما قربان

علاء‌الدین ایم.»^{۴۲}

بعد از این ماجرا قصد جان شرف‌الملک را کردند ولی او را در دربار نیافتند. شرف‌الملک دریافت که اسماعیلیان در دربار سلطان نفوذ یافتند. جبن و ترس بر او غلبه کرد و دستور داد پنج فدایی اسماعیلی که قصد جان وی را کرده بودند را در آتش بسوزاند. تنها سخن آنها این بود که ما قربان مولی‌علاء‌الدین ایم. بعدها نماینده‌ای به نام صلاح‌الدین علی

از جانب الموت نزد شرف‌الملک آمد و در مقابل دیه هر یک از فداییان درخواست ده هزار دینار کرد. وزیر با قبول این خواسته نماینده اسماعیلیان را با احترام فراوان باز گردانید.^{۴۳} از این زمان به بعد خوارزمشاهیان و اسماعیلیان در رفتار نسبت به یکدیگر جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و سعی در تیره ساختن روابط از دو طرف نمی‌رفت.

سرانجام اسماعیلیان قهستان

مغولان بعد از هجوم گسترده چنگیز و قتل عام ساکنان مناطق شرقی و مرکزی ایران بار دیگر کشور ما را آماج حملات خود قرار دادند. این حمله به فرمان منگوقان با التماس قاضی شمس‌الدین احمد ماکی قزوینی به قصد براندازی اسماعیلیان آغاز شد.^{۴۴} در اوایل محرم ۶۵۱ق سپاهیان هلاکو از رود جیحون عبور کردند و شروع به تاخت و تاز در قهستان کردند. در جمادی الاولی همان سال کیتوبوقا نویان امیر نامدار مغولی که در مقدمه سپاه هلاکوخان به قهستان آمده بود، در نواحی تون و ترشیز قتل و غارت بسیار مرتکب شد و گروه‌های بسیاری از مردم را به اسارت گرفت.^{۴۵} اما مردم تون برای آنکه خاطره دردناک هم چون اسطوره‌ای در ضمیر نسل‌های بعد ماندگار شود، سفاکی سردار مغول را چنین عینیت دادند؛ دستور داد جنازه کشته‌شدگان را روی هم انباشتند و تختی ترتیب دادند تا سردار مغول شبی را بر فراز آن به خوابی خوش فرو رفت. این همان تپه‌ای بود که در بخش شرقی ارگ سابق شهر از قرن‌ها پیش تا به امروز به تحت هلاکو معروف است و همیشه مردم تون می‌گفته‌اند که قبرستان خاموشی در جنوب تون آرامگاه کشته شدگان فاجعه مغول بوده است.^{۴۶}

مغولان در ناحیه‌ی گناباد تمام شبکه آبیاری منطقه را که متکی برقنات‌های عظیم بود پرسیاختند. به طوری که پس از هشتصد سال که از این حمله می‌گذرد، هنوز قنات‌هایی که سخت ویران شده باشند و قابل آبادی نباشند را «هولاکوبند» می‌گویند.^{۴۷} مغولان پس از آن

قلاع سر تخت خوانشیر و مزار بجستان را در گناباد مورد حمله قرار دادند و پس از نبردی نابرابر کلیه ساکنان این مناطق و مدافعان آن را به قتل رساندند. این خبر وجود محلی به «لو، رود حربگاه» که بین قریه مزار و قلعه دختر است و همچنین قبرستان وسیع مجاور قریه مزار را تایید می‌کند. مساحت این قبرستان نزدیک به چهارصد در چهارصد متر می‌رسد و قبرهای طویل و متعدد که بعضی به طول ۴/۵ متر و به صورت دسته جمعی است حکایت از کشتار وحشیانه بین مغولان و اسماعیلیه دارد.

اسماعیلیان در ناحیه طبس مسینا و مومن‌آباد در نزدیکی قریه گاویچ با سپاه مغول روبرو شدند و راه را بر آنان بستند. بنا بر روایتی که سینه به سینه نقل می‌شود فرمانده محلی، شاه ولی نام تا آخرین نفر در مقابل مهاجمین پیکار کرد و دشت را که قرار بود بعدها به پیروی از مقاومت حسین‌وار آنان «کربلای گاویچ» نامبردار شود، با خون خود گلگون ساختند و هنوز یاد و حماسه و دلاوری آنان زنده است.

به ظاهر در حملات هولاکویان تمام قلعه‌های اسماعیلیان سقوط کرد چرا که پس از سال ۶۵۴ ق دیگر از حکومت اسماعیلیان خبری نیست.

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چهار شد یکشنبه اول مه ذی القعدة بامداد

خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد^{۴۸}

نتیجه‌گیری

ورود مذهب اسماعیلیه به قهستان به دوران سیجوریان یعنی قرن چهارم هجری برمی‌گردد. که در این زمان اسماعیلیان قهستان به برپایی دارالهجره‌هایی به شیوه خوارج سیستان در این سرزمین اقدام کردند. اما حضور جدی آنان در تاریخ این منطقه مربوط به اواخر قرن پنجم هجری است که قاضی حسین قاینی به سال ۴۸۴ ق از سوی حسن صباح برای دعوت کیش اسماعیلی به این منطقه اعزام شد. وی که از قبل حکومت ترشیز «کاشمر» را در اختیار داشت، و در نتیجه‌ی نفوذ و تسلط بر ساکنان این منطقه در کار دعوت مردم به نهضت نزاری حسن صباح توفیق حاصل کرد، سران نظامی دولت سلجوقی که بسیاری از سرزمین‌ها را به اقطاع گرفته و آنها را به صورت ملک مطلق خود درآورده بودند؛ به همراه فشارهایی که بر آفتاب نشین‌های این سرزمین اعمال می‌کردند موجب تشدید روز افزون تضاد طبقاتی و نارضایتی عامه از حکام گردید بنابراین بعید نیست که اسماعیلیان قهستان توانسته باشند آزاداندیشی ارتداد آمیز قهستان را با دین آشتی دهند و از تمام وجود اشتراک بین خود و سایر مردم اندیشه‌های دیگر استفاده کنند. از جانب دیگر تساوی طلبی و عدالت خواهی اسماعیلیان، سادگی و زود باوری مردمان این منطقه و برابری زاهدانه، منش صوفیانه و مانوی مسلک روسای اسماعیلیان قهستان در گرایش مردم این سرزمین به آیین اسماعیلی بی‌تأثیر نبود.

اگر ندای قیامت در قلعه مومن‌آباد بیرجند در قهستان با مخالفت جدی مواجه نشد شاید بتوان علت آن را در ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگ عمیق و ریشه‌دار این منطقه و موافقت آن با تغییر روش حسن دوم جستجو کرد. چنانکه رئیس مظفرالدین حاکم این منطقه با نیرویی برآمده از این تجدید حیات با قدرت بیشتری به کار خود ادامه داد. سرانجام با هجوم لشکریان مغول نه از اقتدار و صلابت دژهای اسماعیلیان و نه از عظمت و شکوه دوران گذشته آنان اثری برجای ماند. اما اسماعیلیان این سرزمین توانستند بدون حکومت، به حفظ مذهب و با استفاده از تقیه زیر لوای مغولان زندگی خود را از سر گیرند.

یادداشت‌ها:

- ۱- ابوالفداء، ملک اسماعیل: تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمیدآیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۵۱۲؛ حموی، یاقوت: معجم البلدان، ج ۴، بیروت، دارصار، بی تا، ص ۴۱۶.
- ۲- لسترنج، گای: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۳۷۷-۳۷۸.
- ۳- مارکوپولو: سفرنامه، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۵۴.
- ۴- بویل، جی. آ (و دیگران)، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۲۶۴.
- ۵- مولف نامعلوم: تاریخ سیستان، به اهتمام ملک الشعرا بهار، ج ۲، تهران، بی تا، ۱۳۵۱، صص ۳۸۳-۳۸۲-۳۸۱.
- ۶- طبس مسینا در غرب قهستان و در ۱۳۰ کیلومتری شرق بیرجند قرار دارد.
- ۷- مولف نامعلوم: تاریخ سیستان، ص ۳۶۹.
- ۸- جوینی، عظاملک: تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد عبدالوهاب، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۰۲.
- ۹- ابوالفداء، ملک اسماعیل، المختصر فی الاخبار البشر، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۴.
- ۱۰- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمیدآیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۱۱- لوئیس، برنارد (و دیگران)، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲، صص ۱۹۶-۱۹۵.
- ۱۲- ابن اثیر، عزالدین: تاریخ کامل، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ج ۱۷، ص ۲۹۱.
- ۱۳- اقبال آشتیانی، عباس: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۰۸.
- ۱۴- ابن اثیر، عزالدین: تاریخ کامل، ج ۱۷، ص ۳۵۲.
- ۱۵- جوینی، عظاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۱۴.
- ۱۶- کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۷.

- ۱۷- حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه (قسمت خلفای علوی و نزاری)، به اهتمام مدرس زنجانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۲۱۱.
- ۱۸- همدانی، فضل‌الله: جامع التواریخ (بخش نزاریان)، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه و مدرس زنجانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۱۰۷.
- ۱۹- همان، صص ۱۲۴-۱۲۳؛ کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، ص ۱۵۸؛ جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۳، صص ۲۱۰-۲۰۹.
- ۲۰- همدانی، فضل‌الله: جامع التواریخ (بخش نزاریان)، ص ۱۲۴؛ کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، ص ۱۷۰.
- ۲۱- کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، ص ۱۲۴.
- ۲۲- قزوینی رازی، عبدالجلیل: النقض، به اهتمام سیدجلال الدین محدث، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۳۱، صص ۹۶-۹۷؛ فضل‌الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ (بخش غزنویان و سلجوقیان) به اهتمام احمد آتش، تهران، دنیای کتاب، بی تا، ص ۳۵؛ خواندمیر، غیاث الدین، دستورالوزراء، به اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۸۹.
- ۲۳- بیهقی، علی بن زید: تاریخ بیهوق، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی، ۱۳۱۷، ص ۲۷۶.
- ۲۴- میرخواند، غیاث الدین محمود: حبیب السیر، به اهتمام دبیرسیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۷۱؛ حافظ ابرو: مجمع التواریخ السلطانیه، به اهتمام مدرس زنجانی، ص ۲۴۴.
- ۲۵- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی: روضه الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۴۸۴؛ اما مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۴۴۹ تاریخ این جنگ را به سال ۵۳۶ هـ ذکر می کند.
- ۲۶- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، چاپ بیروت، ۱۹۷۹م، ج ۱۱، ص ۱۹۸.
- ۲۷- فرای، ریچارد (و دیگران): تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۱۵۱.
- ۲۸- کرمانی، محمد بن ابراهیم، سلجوقیان و غز، به اهتمام باستانی پاریزی، تهران، طهوری، ۱۳۴۴، ص ۴۳.
- ۲۹- هاجسن، مارشال گودوین سیمز: فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۸.
- ۳۰- جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۳۳۶.
- ۳۱- کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، صص ۱۸۵-۱۸۴.

- ۳۲- شبانکاره ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۳۰.
- ۳۳- جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۳؛ هاجسن، مارشال: فرقه اسماعیلیه، صص ۲۰۱-۲۰۰.
- ۳۴- جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۳۷.
- ۳۵- متین دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، فرزانه مهر، ۱۳۸۳، صص ۴۴۳-۴۴۵؛ کاشانی، ابوالقاسم: زبده التواریخ، ص ۲۰۲.
- ۳۶- میر خواند: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۴۵.
- ۳۷- وصاف الحضرة، شرف الدین: تحریر وصاف، به اهتمام عبدالحمید آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۲۵؛ جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۲۹، مستوفی، حمد الله: تاریخ گزیده، ص ۴۸۹؛ میر خواند، روضه الصفا، ج ۴، ص ۷۰۹.
- ۳۸- اوغلی، قفس، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۷، ص ۱۸۲.
- ۳۹- جوینی، عطاملک: تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۴۹.
- ۴۰- جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری، به اهتمام عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۴۱- کرمانی، محمد بن ابراهیم: سلجوقیان و غز، ص ۲۱۹.
- ۴۲- زیدری نسوی، شهاب الدین، سیرت جلال الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۱۶۳.
- ۴۳- همان، صص ۱۶۶-۱۶۴.
- ۴۴- شیرازی، فضل بن عبدالله، وصاف الحضرة، تهران، کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفریه تبریزی، ۱۳۳۸، صص ۳۰-۲۹.
- ۴۵- همدانی، رشیدالدین: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۰.
- ۴۶- یاققی، محمد جعفر و بوذرجمهری، خدیجه، فردوس (تون)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۵۴.
- ۴۷- تابنده، حسین، تاریخ و جغرافیای گناباد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۶۱.
- ۴۸- همدانی، رشید الدین: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۶۹۰.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی